

شبهه

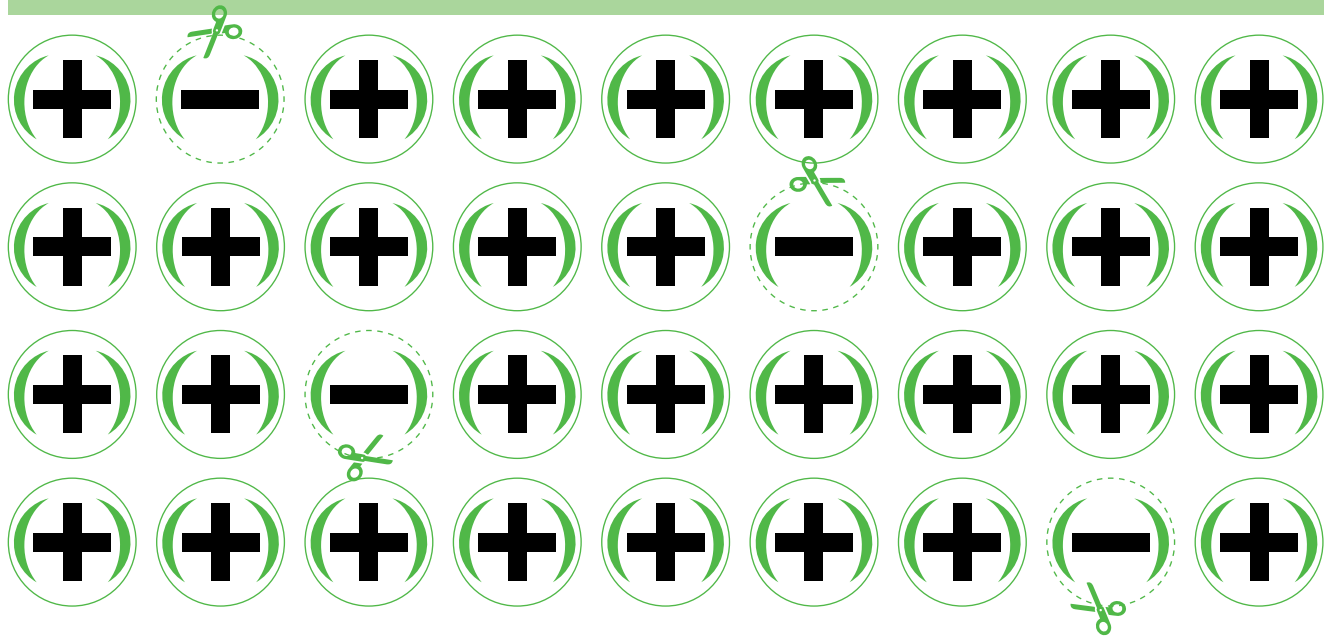
شبهه شناسی | گفتمان سازی و پاسخ گویی

ماهنامه ویژه پویش مطالعاتی دانشجویان و طلاب جوان
مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه های علمیه)
شماره بیست و سه / اردیبهشت ۱۴۰۳

فساد رجال زادگان □ سند معتبری که ایران رانجات داد □ امام زادگان در آغوش باز ایرانیان □ حمایت بیشتر از زنان □ نه مدلینگ هستیم، نه حجاب استایل □ چه نیازی است به سراغ غیر خدا برویم؟ □ فردوسی باستان گران بود □ دنیای دیدنی

فساد رجال زادگان

شبهه روز



نظام جمهوری اسلامی و فسادستیزی آن است. متأسفانه ظهور هر از گاه یک پرونده فساد و فضا سازی رسانه ای و جنجال در هنگام کشف فساد و عدم پوشش روند رسیدگی به آن، ضعف در اطلاع رسانی به هنگام و سریع دستگاه های نظارتی و زمان بر بودن روند رسیدگی به پرونده های قضایی، بر افکار عمومی، تأثیر منفی گذاشته، عملکرد دستگاه قضایی را تحت الشعاع خود قرار داده است. بدیهی است که برخورد سریع و دقیق، شفاف سازی لازم، اطلاع رسانی مناسب و اقتناع افکار عمومی، در کنار بستن گلوگاه های فساد خیز، انضباط در سیاست های مالی، ایجاد شفافیت و تقویت نظارت ها، تلاش خبیثانه رسانه های معاند و بدخواهان را خنثی نموده، موجب ترمیم اعتماد عمومی خواهد شد.

□ علی مجتبی زاده

پی نوشت:

۱. ر. ک. بیانات در دیدار مداحان، ۱۳/۱۰/۱۴۰۲

فسادی در جایی ظاهر می شود و دولت و مسئولان قضایی و دیگر بخش ها با آن مقابله می کنند، عده ای می گویند فساد وجود دارد؛ بله، فساد وجود دارد؛ اما نقطه ضعف، تحمل فساد و کمک به آن است و مبارزه با فساد، نقطه قوت است.»

وجود اصل فساد در کشور و نیز برخی ضعف ها و کاستی ها در برخورد با فساد نیز قابل انکار نیست؛ اما به استناد آنها، نمی توان اصل فسادستیزی نظام و برخورد با آن را نادیده گرفت. پرونده های کلان فساد اقتصادی در کشور، در درون همین سیستم، کشف شده، نهاد های نظارتی و رسانه های داخلی، آنها را گزارش داده اند و قوه قضائیه به آنها رسیدگی کرده است. اینکه فساد برخی از نزدیکان و منتسبان مسئولان رده بالای کشور، همچون برادر رئیس جمهور سابق و معاون اول وی و فرزند وزیر و معاون رئیس جمهور و فرزندان رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام، فرزندان معاون اول رئیس دستگاه قضا و... شناسایی و رسانه ای شده و با آنها برخورد می شود، دلیل روشنی بر سلامت

شاید تصویر ایده آل و رؤیایی از یک جامعه مطلوب در ذهن ما، جامعه ای بدون هر گونه فساد و مشکل باشد؛ اما چنین جامعه ای را تنها در ذهن می توان یافت؛ زیرا بروز میزانی از فساد در جامعه، اجتناب ناپذیر بوده، همیشه افرادی بوده و هستند که به دنبال سوء استفاده از فرصت ها و تضییع حقوق دیگرانند. مسئولان کشور نیز از میان همین مردم و با انتخاب خود مردم، انتخاب می شوند و از آسمان نیامده و معصوم نیستند و در معرض لغزش هستند. آنچه مهم است، برخورد با مفاصل در سطوح مختلف و صیانت از حقوق افراد جامعه است.

با وجود آنکه دشمنان و بدخواهان نظام، در راستای جنگ شناختی و ایجاد خطای محاسباتی، تلاش خبیثانه ای را دنبال می کنند تا با بزرگ نمایی و سیاه نمایی فساد، تصویری نادرست از نظام و شرایط کشور القا نموده، مردم را به نظام، بدبین و نسبت به آینده، ناامید نمایند، اما همان گونه که رهبر معظم انقلاب فرمود: «یکی از نقاط قوت نظام اسلامی، مبارزه با فساد است؛ اما به محض آنکه



سند معتبری که ایران رانجات داد

مراکز اسلامی، هر جاکه محل حضور یک رهبر اسلامی و حضور قدرتمندانه اسلام بود، اینها حضور داشتند و این یکی از عجایب تاریخ ایران است و عجیب‌ترین است که این حادثه، برای مردم ما، شناخته شده

نیست! مردم ما نمی‌دانند که وقتی ایتالیایی‌ها وارد لیبی شدند و آن کشور را اشغال کردند، مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی - صاحب عروه - و بعضی دیگر از مراجع قم، به نفع مردم مسلمان لیبی و علیه ایتالیایی‌ها، فتوای جهاد دادند. مردم نمی‌دانند که

وقتی انگلیسی‌ها در بوشهر، نیرو پیاده کردند، مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری - آن ملای مجاهد طراز اول - اعلام جهاد داد و مردم را مسلح کرد و خودش نیز مسلح شد و پیشاپیش مردم، حرکت و جهاد کرد. مردم ایران نمی‌دانند که

مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی - مرجع تقلید بزرگ ساکن نجف - فتوا داد که استعمال اجناس مصنوعه در داخل کشور، لازم است و مردم باید از استفاده از مصنوعات خارجی، اجتناب کنند تا به این ترتیب، دیگران در داخل کشور نفوذ نکنند. همه می‌دانند که در ژاپن، حدود صد سال پیش از این گفتند که مردم حق ندارند از مصنوعات خارجی استفاده کنند تا در داخل آن کشور، چرخ اقتصاد به کار بیفتد؛ اما نمی‌دانند که در همان زمان، بلکه زودتر از آن، عین همین پیشنهاد و همین فتوا، از طرف مراجع و علمای شیعه صادر شد؛ منتها متأسفانه در داخل کشور، هیچ کس از سرجنابان‌ها و اهل قلم و اهل سیاست و روشنفکران، کمکشان نکرد... این است معنای آن مطلبی که امام بزرگوار ما مکرر می‌فرمود که علما، پیشوایان نهضت مردم علیه ظلم و استبداد در طول سالیان متمادی بوده‌اند و اینهاست که به شخصیت‌هایی مثل مرحوم سید حسن مدرس و مرحوم آیت‌الله کاشانی، منتهی شد؛ اینها طلبه‌های همان مدرسه و شاگردان همان اساتید بودند که این طور در ایران درخشیدند.^۱

پی نوشت:

۱. ر.ک. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون، ۱۳۷۰/۱۲/۱۴

فتوای تاریخی میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، یکی از حوادث کم نظیر و تأثیرگذار تاریخ کشورمان است. کم نظیر از آن جهت که برای نخستین بار، قدرت و نفوذ اجتماعی سیاسی مرجعیت و علمای در این گستره، به

فتوای میرزای شیرازی، سند افتخار علما و روحانیت، در پیش‌آهنگی مبارزه با استعمار و استبداد بود و نشان داد که با وجود ادعای روشنفکران و مدعیان ملی‌گرایی، علما پرچم‌دار مقابله با استعمار و استبداد و دفاع از حقوق مردم و کشور هستند و در تاریخ کشور، هر جا نشانی از مبارزه با سلطه استعمار و استبداد داخلی وجود دارد، علما و روحانیت، از پیشگامان آن بوده‌اند

نمایش گذاشت. گرچه در طول تاریخ، علما و فقهای شیعه، هرگاه امکان و مجال استفاده از ظرفیت عظیم فقه اجتماعی شیعه را پیدا می‌کردند، به میدان می‌آمدند که عصر صفویه و قاجار، تبلور نقش آفرینی اجتماعی سیاسی علما و روحانیت است؛ اما این

فتوای تاریخی، از آن رو یک نقطه عطف محسوب می‌شود که قدرت و نفوذ دین و مرجعیت را در سطح عمومی و بدنه اجتماعی، به نمایش گذاشت و یک مبارزه چند جانبه بود که هم مانع نفوذ و سلطه استعمار

شد و هم هیمنه استبداد را درهم شکست و هم جریان غرب‌زدگی و روشنفکری - که تازه شکل گرفته بود - را رسوا کرد. این فتوا ثابت کرد که با وجود دین و علمای بیدار و هوشیار، استعمار و استبداد، نمی‌توانند اهداف خود را در این کشور، بی‌دردسر به پیش ببرند و عنصر ایمان و وجود علمای راستین، سد راه آنان خواهند بود.

فتوای میرزای شیرازی، زنگ خطر و زلزله‌ای برای استعمار و استبداد بود و جنبش تنباکو - که به دنبال این فتوا شکل گرفت - سرآغاز جریان مشروطیت در ایران شد.

این فتوا، سند افتخار علما و روحانیت، در پیش‌آهنگی مبارزه با استعمار و استبداد بود و نشان داد که با وجود ادعای روشنفکران و مدعیان ملی‌گرایی، علما پرچم‌دار مقابله با استعمار و استبداد و دفاع از حقوق مردم و کشور هستند و در تاریخ کشور، هر جا نشانی از مبارزه با سلطه استعمار و استبداد داخلی وجود دارد، علما و روحانیت، از پیشگامان آن بوده‌اند.

همان گونه که رهبر انقلاب فرمودند:

«این پرچم پرافتخاری است که میرزای شیرازی، آن را بلند کرد و بعد از او، این پرچم نخواهد بود. اگرچه قبل از میرزا هم از این گونه قضایا بود؛ زمان میرزای قمی، زمان کاشف‌الغطاء و دیگران و دیگران که در دفاع از منافع ملت اسلامی و اسلام و مسلمین و ورود در مسائل اجتماعی، سعی وافری داشتند؛ لیکن نمونه کامل آن، این حرکت بود. بعد از میرزا نیز شاگردان او و بزرگان حوزه علمیه نجف و کربلا و سامرا و قم و بقیه



امام زادگان در آغوشِ بازِ ایران

صورت تقی و... در می آمد.

۲. در بسیاری از موارد، در ذکر پدران صاحب مرقد تا اتصال به امام معصوم، از باب اختصار در نسب، نام يك یا چند واسطه، حذف می شد؛ به گونه ای که اکنون امام زاده های فراوانی می بینیم که به عنوان فرزندان امام کاظم علیه السلام معرفی شده اند؛ در حالی که بسیاری از ایشان، نسلشان با چند واسطه، به آن حضرت می رسد. البته ایشان ۱۸

فرزند پسر داشت^۳ و اولادشان از ائمه دیگر، بیشتر بود؛ به همین دلیل، سادات منسوب به آن حضرت، از سایر امامان، بیشتر است. البته انتساب آنان به امام کاظم علیه السلام هم از نظر عرف و شرع، چندان اشکالی ندارد؛ چنان که انتساب ائمه به پیامبر با عنوان «ابن رسول الله» و نیز انتساب ائمه پس از امام رضا علیه السلام به ایشان با عنوان «ابن الرضا»، از این موارد است که در منابع تاریخی و حدیثی

امام زادگان در ایران به جهت شرایط اختناق دوره عباسیان از فرزندان امام کاظم علیه السلام و امام حسن علیه السلام و فرزندان زید به سوی ایران پناهنده شدند ایران مأمین خوبی برای ایشان بود، چرا که مردم ایران در علاقه مندی به اهل بیت پیشتاز بودند؛ ایران در این دوره پناهگاه اینها و ایرانیان حامی قیام های ایشان بود، لذا وفور امام زادگان در ایران کاملاً طبیعی است.

نیز به وفور وجود دارد.

۳. احتمال ناشناخته بودن بسیاری از آنان، به جهت تعقیب آنان از سوی ماموران دستگاه خلافت، زیاد است؛ چنان که سیدعبدالعظیم حسنی، این گونه بود و چند سال بعد از وفاتش، شناخته شد و قبرش مورد توجه قرار گرفت.^۵

□ امیرعلی حسنلو

پی نوشت:

۱. رک: رسولى محلاتى، ترجمه مقاتل الطالبيين، ص ۴۶۵ و صفحات ديگر.
۲. دایره المعارف تشیع.
۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴.
۴. برای نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۴۹۳ و ج ۲، ص ۵۰۷، ۵۴۷.
۵. این قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۲۴.

او، عده ای از علویان به سمت ایران فرار کردند.

۲. جمع انبوهی از سادات، همچون علویان زیدی مذهب، در طبرستان (مازندران و گیلان کنونی)، سلسله حکومتی برای خود تشکیل دادند. اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده که «در آن زمان (اواسط سال ۲۵۳ ق.) به عدد اوراق اشجار، سادات علویه و بنو هاشم، از حجاز و اطراف شام و عراق، به خدمت حسن بن زید رسیدند».^۲

۳. پس از آمدن امام رضا علیه السلام به ایران و ولایت عهدی آن حضرت، بسیاری از منسوبان و برادران ایشان، به ایران مهاجرت کردند؛ به همین دلیل، امام زاده های منسوب به امام کاظم علیه السلام، در ایران و به ویژه در شهرهای شمالی و خراسان و مرکز ایران، مانند شهری و... فراوان است. به عنوان مثال، در قائم شهر مازندران، بیش از ۲۱ امام زاده و در بابل، ۱۱ امام زاده وجود دارد. البته همه این سادات، از فرزندان بلاواسطه

امام کاظم علیه السلام نیستند؛ بلکه بسیاری از نوادگان حضرت هستند؛ به ویژه اینکه در آن دوره، داشتن چندین زن، فرهنگ رایج بود؛ لذا بر فرض که امام کاظم علیه السلام، ۱۵ فرزند داشته باشد و از این تعداد، ۱۰ نفر به ایران مهاجرت کرده و هریک لااقل ۱۰ فرزند داشته باشند، در طی چندین سال، آمار قابل توجهی برای آنان، می توان برآورد کرد.

علت اینکه گاهی ایشان را بلاواسطه منتسب به امام کاظم علیه السلام دانسته اند، دلایل مختلفی دارد. از جمله اینکه:

۱. کتیبه ای که در زمان وفات، بر مزار این بزرگواران نوشته می شد، به خط کوفی بود و بعدها که آن را به خط ثلث یا نسخ بر می گرداندند، دشواری های خط کوفی در اعراب و قرائت و گاهی فرسوده شدن و ریختن برخی کلمات، سبب تحریف و تصحیف می گردید و مثلاً حسین به صورت حسن و نقی به

شبهه: با وجود حضور همه امامان شیعه در عربستان و عراق، چرا قبور همه امام زادگان، در ایران قرار دارد؟ حتی پس از انقلاب، بر تعداد امام زادگان، اضافه شده است.

بعد از انقلاب، هیچ امام زاده ای، بنا نشده و مقابر و بناهای همه امام زاده های معروف در سطح کشور، مربوط به قرون گذشته است. تجدید بنا و تعمیر بناهای مزار امام زادگان نیز امری طبیعی و ضروری بوده و از گذشته، چنین روایی وجود داشته و موقوفاتی نیز برای این امور، وجود داشته و دارد.

قبور امام زادگان و سادات علوی، منحصر به ایران نبوده، بلکه در همه ممالک اسلامی، فرزندان و منسوبان به اهل بیت، تحت شرایط خاصی، از جمله آزار و اذیت و کشتار و شرایط اختناق حاکمان اموی و عباسی در قرون اول و دوم و سوم هجری بوده اند. عباسیان، از منسوبان و فرزندان ائمه، به حدی قتل عام و شکنجه و حبس نمودند که کتاب های مفصل و گزارش های متعددی در این باره وجود دارد. در کتاب های انساب، با وجود فضای اختناق و ممنوع بودن ضبط، گزارش ها درباره این کشتارها، فراوان است. آماري که کتاب «مقاتل الطالبيين» ابوالفرج اصفهانی می دهد و عنوان همین کتاب، نمونه ای از این کشتارهای وسیع است.

به همین جهت، حضور امام زادگان، در ایران، بیشتر است؛ زیرا در شرایط اختناق دوره عباسیان، از فرزندان امام کاظم و امام حسن علیه السلام و فرزندان زید، به سوی ایران پناهنده شدند و ایران، مأمین خوبی برای آنان بود؛ زیرا مردم ایران، در علاقه مندی به اهل بیت، پیشتاز بودند و ایران در این دوره، پناهگاه آنها و ایرانیان، حامی قیام های آنان بودند.

علل مهاجرت علویان به ایران

عوامل مختلفی در مهاجرت سادات و علویان و به ویژه فرزندان امام کاظم علیه السلام به ایران، موثر می باشد که عبارتند از:

۱. در زمان حجاج بن یوسف ثقفی، برای فرار از ظلم

حمایت بیشتر از زنان

معرفی کتاب «چالش‌های حقوق جزا»

می‌شود.

۲. بازدارندگی مجازات قصاص و مایه حیات بودن این مجازات، به تشریح آن مربوط است؛ نه اجرای آن و چه بسا اولیای دم، با تأمین شرط، این مجازات را اجرا کنند و یا حکومت، تحت شرایطی، با پرداخت مازاد دیه، این شرط را تأمین کند و مرد قصاص شود. لذا همواره خطر این مجازات برای کسی که قصد جنایت می‌کند، وجود دارد و می‌تواند مؤثر و بازدارنده باشد.

۳. یکی از اصول مهم و مورد اهتمام سیاست جنایی اسلام در بحث کیفرگذاری، کاهش آثار مجازات نسبت به خانواده مجرم، در حد ممکن است. از این رو، سیاست جنایی اسلام در موضوع قصاص مرد در برابر زن، تلاش دارد تا از آثار اعمال این مجازات نسبت به خانواده مجرم بکاهد؛ زیرا در نظام حقوقی اسلام، مرد به لحاظ اقتصادی و تأمین نیاز مالی خانواده، دارای جایگاه ویژه‌ای است. نظام حقوقی اسلام، باین شرط، درصدی از آثار مجازات تا از زیان‌های مادی اعمال این مجازات بر مرد، نسبت به خانواده‌اش بکاهد. لذا این شرط برای تجویز خشونت بیشتر بر زن نیست؛ بلکه برای کاهش آثار مجازات نسبت به خانواده جانی است.

۴. کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، مطابق دیگر مبانی و آموزه‌های نظام‌های حقوقی (غیر از نظام حقوقی اسلام)، تهیه و تنظیم شده و در آن، وظایف و اختیارات زن و مرد و اهداف و سیاست‌های حقوقی و کیفری، با نظام حقوقی اسلام، متفاوت است. قوانین و مقررات حقوقی و کیفری اسلام، مجموعه‌ای کاملاً مرتبط و هماهنگ است و نمی‌توان به صرف مخالفت برخی از این قوانین با بعضی از کنوانسیون‌های بین‌المللی برخاسته از دیگر نظام‌های حقوقی، از آنها دست برداشت؛ زیرا در غیر این صورت، مجموعه‌ای از قوانین ناهماهنگ را ملاحظه خواهیم کرد.

پی‌نوشت:

۱. ر.ک: مهرانگیز کار، رفع تبعیض از زنان، ص ۷۹ و ۸۰ و دادخواست اصلاح قوانین کیفری ایران، ص ۴۱ و ۴۲ و کاملیا سلهکی، خون بهای نابرابر زنان ستمی اجتماعی، ص ۵.



کتاب «چالش‌های حقوق جزا»، اثر علی محمدی جورجکوبی، درنگی است در باب شبهات حقوق جزایی اسلام که در سال ۱۴۰۲ و در ۲۸۰ صفحه، از سوی مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه‌های علمیه، آماده‌سازی شده است.

مؤلف در چهار بخش، به نقد و بررسی شبهات مهم و اساسی در موضوع حقوق جزا پرداخته است:

بخش اول: شبهات در مورد قلمرو زمانی

بخش دوم: شبهات در مورد مسئولیت کیفری

بخش سوم: شبهات در مورد جرم و تعقیب آن

بخش چهارم: شبهات در مورد مجازات

در ادامه یکی از شبهات مطرح شده را با هم مرور می‌کنیم.

شبهه: مشروط کردن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت نصف دیه مرد و تعیین دیه زن به میزان نصف دیه مرد، به معنای عدم رعایت تساوی بین زن و مرد، تجویز اعمال خشونت بر ضد زنان تا حد مرگ و عدم تأمین امنیت جانی زنان است. نابرابری زن و مرد در قصاص و دیه عضو در بیش از ثلث دیه، به این معناست که هر چه زن، شدیدتر مورد ضرب و جرح قرار بگیرد، مجرم، از حمایت قانونی بیشتری برخوردار می‌شود. علاوه بر این که این تفاوت، با ماده ۲ کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، مخالف است. ۱.

پاسخ

در برابر این شبهه، چند پاسخ، قابل بیان است:

۱. منتقدانی که مجازات قصاص را بازدارنده نمی‌دانند یا آن را اعمال خشونت و مخالف حقوق بشر می‌شمارند، باید از شرط مذکور، خشنود باشند؛ چون مطابق دیدگاه این منتقدان، شرط پرداخت نصف دیه مرد برای قصاص مرد در برابر زن، حداقل در مواردی، مانع اجرای قصاص می‌شود و به همین میزان، از اعمال مجازات بی‌فایده یا خشن - از منظر آنان - جلوگیری

شبهات

ماهنامه ویژه‌یوش مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره سیست‌سه / اردیبهشت ۱۳۹۳



نه مدلینگ هستم، نه حجاب استایل

پرده اول

در تبلیغات بازرگانی، مدلینگ‌ها، وظیفه نمایش، معرفی و بازاریگری کالا را به عهده دارند. آنها باید بتوانند با ژست و حرکاتی ویژه و لباس و بیانی خاص، کالای مورد نظر را به نمایش بگذارند تا افراد متقاعد شوند که کالای مورد نظر را خریداری کنند.

ایجاد پیوند میان زن و جاذبه‌های جنسی او، یکی از اصول مورد توجه برای حضور و استفاده از زن در تبلیغات بازرگانی است.

پرده دوم

خداوند در سوره نور، خطاب به زنان می‌فرماید: در راه رفتن خود، به گونه‌ای باشید که راه رفتن شما، جلب توجه نکنند و زیور و زیبایی شمار را نشان ندهد. همچنان که ملاک حرمت پوشیدن لباس شهرت نیز به خاطر انگشت نما شدن و جلب توجه است. از نظر فقهی نیز پوشیدن چیزی که از جهت رنگ یا شکل و یا نحوه پوشیدن، باعث جلب توجه اجنبی شود و موجب فساد و ارتکاب حرام گردد، جایز نیست.

پرده سوم

برخی گمان می‌کنند حجاب، کالا یا ژستی است برای دیده شدن و نمایاندن خود؛ چنان که برخی نیز فکر می‌کنند هر آنچه عنوان پوشش به خود گرفت، حال با هر رنگ و مدل و شکل ارائه‌ای، کافی است؛ حال آنکه واقعیت آن

است که حجاب، نماد توجه و اهمیت به خود است؛ یعنی انسان، خودش را می‌پوشاند تا بگوید قرار نیست هر کس به خودش اجازه دهد که هر وقت خواست، وارد حریم و حصار وجود من شود.

حجاب برای آن است که انسان، انگشت نما نشود؛ جلوه‌گر نباشد و ابزار کار به حساب نیاید. حجاب، نماد ارزش‌ها و فضیلت‌های درونی است که یکی از این ارزش‌ها، حیاست. در نگاه تمدنی غرب، زن، وسیله‌ای برای التذاذ و بهره‌بری جنسی است و حجاب زن مسلمان، برای این است که باین نوع نگاه بچنگد.

خلاصه آنکه پیام حجاب، آن است که من، ارزشمند و محترم هستم و اجازه نخواهم داد در هر شرایطی و توسط هر فردی، دیده شوم و مورد توجه قرار بگیرم؛ به این نکته هم توجه دارم که شکل و رنگ و نوع پوشش من هم نباید باعث جلب توجه شود؛ چون من مدلینگ نیستم و نمی‌خواهم حجاب استایل باشم.

پیام حجاب، آن است که من، ارزشمند و محترم هستم و بنا نیست و اجازه نخواهم داد در هر شرایطی و توسط هر فردی، دیده شوم و مورد توجه قرار بگیرم؛ حتی به این نکته هم توجه دارم که شکل و رنگ و نوع پوشش من هم نباید باعث جلب توجه شود؛ چون من مدلینگ نیستم و نمی‌خواهم حجاب استایل باشم

چه نیازی است به سراغ غیر خدا برویم؟



شبهه: گاهی برخی از مسلمانان می‌گویند: کمک خواستن از غیر خدا، صحیح نیست؛ وقتی خود خدا هست، چه نیازی است ما به سراغ دیگران برویم؟ اصلاً رفتن به سراغ دیگران، یک نوع بی‌ادبی به خداوند است!

در پاسخ به این شبهه، باید گفت که توحید، دو گونه است: نظری و عملی. توحید عملی، ثمره توحید نظری و تجلی آن در عرصه رفتارهای بشر است. توحید عملی نیز خود دارای اقسامی است که یکی از آنها، توحید در عبادت است. توحید در عبادت، یعنی تنها خداوند واحد را باید پرستید. چون همه کمالات و خوبی‌ها، ذاتاً از آن اوست و همه موجودات و خوبی‌ها، مخلوق او هستند؛ بنابراین تنها اوست که شایسته پرستش است و آنچه همه خوبان دارند، از او دارند و او یک جادارد.

معنای لغوی عبادت، خضوع و اظهار تذلّل است؛ اما معنای اصطلاحی آن، این است که انسان، نهایت خضوع را نسبت به موجودی به کار ببرد؛ به این نیت که آن موجود، شأنی از شئون جهان و انسان را اداره می‌کند. بنابراین، اگر انسان از سنگ یا چوب یا ملک یا انسانی دیگر مثل پیامبر یا امام، چیزی بخواهد و نسبت به او احترام کند و او را مستقل در کار خود بداند، این عمل، عبادت غیر خدا و شرک و قطعاً غیر معقول و حرام است؛ چنان که شما می‌گویید؛ اما اگر انسان، به پیشوایان دینی، احترام کند و به این نیت که خداوند، آنان را وسیله انجام کارها و گسترش رحمت خود قرار داده و هر کاری آنها انجام می‌دهند، با اذن الهی است، از آنها کمک بخواهد، در این صورت، کار او نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و اطاعت از خداوند است؛ چنان که آشامیدن آب، برای رفع عطش، خوردن غذا برای رفع گرسنگی، خوردن دارو برای تسکین درد و رفع

بیماری، استفاده از ماشین برای نقل و انتقال و... نیز شرک نیست؛ اگر ما توجه داشته باشیم که همه این اثرات را خداوند در جهان خلقت تعبیه کرده است.

داستان سجده ملائک بر آدم علیه السلام به امر پروردگار (بقره، آیه ۳۴)، توصیه گناهکاران به طلب مغفرت کردن از پیامبر (نساء، آیه ۶۴)، طلب استغفار فرزندان یعقوب از پدر (یوسف، آیه ۹۷)، آیاتی که به

زنده بودن شهدا و بهره‌مندی ایشان اشاره می‌کند (آل عمران، آیه ۱۶۹)، تبرک جستن یعقوب از پیراهن یوسف و شفای چشم او (یوسف، آیه ۹۶)، ساختن بنای یادبود و مقبره برای اصحاب کهف و تأیید ضمنی قرآن به این کار (کهف، آیه ۲۱)، سلام کردن همه مسلمانان بر پیامبر اسلام در هنگام زیارت قبر ایشان، استحباب لمس کردن و بوسیدن حجرالاسود و مواردی از این قبیل، نشان می‌دهد که آنچه از سوی برخی، مورد اعتراض و انکار واقع شده، در آموزه‌های اصیل دین ریشه دارد.

درباره بی‌احترامی بودن توسل، ابتدا مثالی ذکر می‌کنیم. وقتی رئیس یک مجموعه مانند یک دانشگاه، برای انجام امور، معاون آموزشی، پژوهشی، دانشجویی و اداری نصب کرده، اگر یک دانشجو، کارمند یا استاد بگوید من به این معاونان کاری ندارم؛ وقتی خود رئیس هست و فرصت شنیدن و رسیدگی هم دارد، من سراغ هیچ یک از مدیران مجموعه نمی‌روم؛ من آنها را قبول ندارم و رفتن پیش آنها، بی‌احترامی به ریاست دانشگاه است

اگر انسان، به پیشوایان دینی، احترام کند و به این نیت که خداوند، آنان را وسیله انجام کارها و گسترش رحمت خود قرار داده و هر کاری آنها انجام می‌دهند، با اذن الهی است، از آنها کمک بخواهد، در این صورت، کار او نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و اطاعت از خداوند است

و...، آیا این سخن، معقول و پذیرفتنی است یا اینکه نفس این رفتار، بی‌حرمتی به ریاست مجموعه است و معنایش این است که شما بی‌جهت معاون و مدیر قرار داده‌ای؟ وقتی خودت هستی و می‌توانی همه کارها را انجام بدهی، چرا ما را سراغ این و آن می‌فرستی؟

وقتی خداوند متعال، ۱۲۴۰۰۰ پیامبر فرستاده و اوصیاء و اولیاء فراوانی در عالم قرار داده و ما را به آستان آنها می‌فرستد و یا گناهکاران و استغفارکنندگان را به محضر پیامبر می‌فرستد و یا فرزندان گناهکار یعقوب را پیش پدرشان می‌فرستد و یا می‌گوید به درگاه الهی، وسیله بیاورید (مائده، آیه ۳۵) و یا در ضمن نماز - که معراج مومن و اوج ارتباط خالصانه با خداوند متعال است - نمازگزار را به سراغ احترام و دعا برای پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام می‌فرستد، به گونه‌ای که اگر مسلمانی، در تشهد نماز، صلوات نفرستد، نماز و بندگی‌اش باطل است و...، معنی‌اش چیست؟ آیا اگر یک یهودی بگوید من با موسی علیه السلام کاری ندارم یا یک مسیحی بگوید من با عیسی علیه السلام کاری ندارم یا یک مسلمان بگوید من با محمد صلی الله علیه و آله کاری ندارم، خداوند خودش همه جا هست و بهتر از دیگران می‌شنود و همه کارها به دست اوست، این سخن، بی‌احترامی به خداوند است یا رفتن در خانه فرستادگان و برگزیدگان و منصوبان او؟ پاسخ هر فرد عاقل و منصفی، روشن است.

□ حمید کریمی

فردوسی باستان گرانبود

کسانی که از محتوای شاهنامه بی‌خبرند، گمان می‌کنند که شاهنامه، «قرآن ایرانیان» و ستاینده آیین زردشت است؛ در حالی که بررسی‌ها و مطالعات شاهنامه، نشان می‌دهد که فردوسی، روی خوشی به آیین زردشت ندارد. او ضمن بیان داستان‌های شیرین و زیبایی از تاریخ گذشتگان، نقدهای خود را نیز به شاهان خودکامه ایران باستان، وارد می‌کند و گاهی در مقابل آیین زردشت، موضع می‌گیرد.

نکته نخست

فردوسی، همه شاهنامه را از روی اسناد تاریخی معتبر عصر خویش نوشته است.^۱

تو این را دروغ و فسانه میدان
به رنگ و فسون و بهانه میدان
از او هرچه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد

نکته دوم

قهرمان داستان فردوسی، رستم است که در مقابل گشتاسب شاه می‌ایستد و پسر او، اسفندیار را که نخستین مبلغ آیین زردشت است، به قتل می‌رساند. اسفندیار، رویین تن است؛ زیرا بازوبندی در دست دارد که زردشت به گشتاسب داده و گشتاسب، آن را به پسرش، اسفندیار بخشیده است. رستم، راز طلسم آن رازسیمغ می‌جوید و بدین طریق، بر قهرمان آیین زردشت، غلبه پیدا می‌کند.

در تأیید این مطلب، نکته‌ای از تاریخ سیستان نقل می‌کنیم:
«چون زردشت بیرون آمد و دین مزدیسنان

آورد، رستم، آن را منکر شد و نپذیرفت و بدان از پادشاه گشتاسب، تمرد کرد و هرگز ملازمت تخت نکرد و چون گشتاسب را جاماسب گفته بود که مرگ اسفندیار بر دست رستم خواهد بود و گشتاسب از اسفندیار، ترس داشت، او را به جنگ رستم فرستاد تا اسفندیار کشته شد».^۲

ضعف و خودخواهی‌هایی که در شخصیت اسفندیار و گشتاسب دیده می‌شود، با آنچه در متون دینی زردشتی در مورد شخصیت آنها آمده، سازگار نیست. در شاهنامه، گشتاسب، دل‌بسته تاج و تخت است و برای حفظ آن، به راحتی فرزند پهلوانش را به کشتن می‌دهد. فردوسی از زبان رستم، به گشتاسب چنین می‌گوید:

چه نازی بدین تاج گشتاسبی
بدین ترازه آیین لهراسبی^۳

این عبارت، کنایه از آن است که آیین تازه‌ای که گشتاسب از زردشت گرفته، نوعی بدعت است. رستم نیز با کور کردن چشم اسفندیار، در واقع، چشم بدعت نوین را کور کرد. همچنین در «اخبار الطوال» آمده است:

«گویند ز زردشت، پیامبر
مجوس، نزد گشتاسب شاه
آمد و گفت: من پیغمبر خدا به
سوی تو هستم و کتابی را که در
دست مجوس است، برای او
آورد و گشتاسب، آیین مجوس
را پذیرفت و به او ایمان آورد و
مردم کشور خود را بر آن دین، وا
داشت و ایشان با رغبت و زور و
خواه و ناخواه پذیرفتند. رستم

پهلوان، کارگزار گشتاسب بر سیستان و خراسان بود... چون خبر مجوسی شدن گشتاسب را شنید که دین پدران خویش

را رها کرده است، از این موضوع، سخت خشمگین شد و گفت: آیین پدران ما را که پدران از پیشینان به ارث برده بودند، رها کرد و به آیین تازه‌ای گروید؟ و مردم سیستان را جمع کرد و برای آنان، خلع گشتاسب را از سلطنت، کاری پسندیده و نامود کرد و آنان، سرکشی نسبت به گشتاسب را آشکار کردند... پس گشتاسب، پسر خود، اسفندیار را خواست که نیرومندتر روزگار خود بود و او را به جنگ رستم فرستاد... که سرانجام در جنگ تن به تن، اسفندیار به دست رستم کشته شد».^۴

آیا این تقابل میان رستم و گشتاسب، تقابل میان دین مزدپرستی ایران و آیین زردشت نیست؟ برخی منابع، مؤید این عقیده‌اند؛ یعنی دین زردشت را تیره فریانه در کنار رود سیحون پذیرفتند که از تورانیان بودند^۵ و آن منطقه در آن زمان، جزو ایران نبود. به سخن دیگر، در زمان رستم، در ایران، دینی غیر از کیش زردشت، جاری بود و به این ترتیب، شاهنامه فردوسی، نه تنها مؤید گرایش به دین زردشتی نیست، بلکه در مقابل آن است و روی خوشی به آن نشان نمی‌دهد.

□ ابوالقاسم جعفری،
باستان‌گرایی و نوزردشتی‌گری

پی‌نوشت:

۱. ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۲۰۴.
۲. تاریخ سیستان، مصحح: محمدتقی بهار ص ۳۳.
۳. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، جنگ کیخسرو؛ یعنی چرا به این تاج و حکومت گشتاسب می‌نازی و افتخار می‌کنی و چرا به این دین تازه منسوب به لهراسب، می‌نازی و افتخار می‌کنی؟ که مراد از آن، آیین زردشت است که مورد حمایت گشتاسب بود. فردوسی در جای دیگر می‌گوید:

بیاراید این آتش زردشت
بگیرد همی زند و استا به مُشت
کند تازه آیین لهراسبی
بماند پی کیش گشتاسبی

دنیای دیدنی

شگفتی‌های آفرینش، در گفت‌وگو با امام صادق (ع)



حالش به حال کسی می‌ماند که ضربه سختی خورده و یاری حرکت ندارد؛ با این وجود، در بین کوچه‌ها قدم می‌زد و با خود اندیشه می‌کرد که چطور روزگار، چنین وقاحت یافته که هنوز مدت چندی از زمان پیامبر نگذشته و عده‌ای چنین بی‌محابا، آن حضرت را مورد طعن خود قرار داده‌اند.

مفضل، بعد از نماز ظهر، برای زیارت مضجع شریف پیامبر، مشرف شده بود که پس از فراغت، در کنجی میان روضه منوره و منبر نشسته و در مقام و جایگاه آن حضرت، تفکر می‌کرد که ناگاه ابن ابوالعوجاء، با یارانش در رسیده و شروع به صحبت کردند. آنان از حضرت رسول به عنوان یک فیلسوف - که با زیرکی فراوان، نام خود را در جهان، زنده نگه داشت - نام برده و گفتند:

این جهان، خدایی ندارد و همه چیز، خود به خود به وجود آمده و این جهان، همیشه بوده و خواهد بود.

مفضل برافروخت و غیرتش امان نداد و بر سر آنها فریاد زد و گفت: ای دشمنان خدا! آیا کافر شده‌اید؟ آنان در پاسخ گفتند: اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی، او این گونه با ما سخن نمی‌کند.

این گفته ملحدان، او را بسیار گران آمد و صلاحیت مفضل را که از شاگردان خاص امام صادق (ع) و نماینده آن حضرت در شهر کوفه بود، زیر سوال برد؛ از این رو، سرگشته و نالان، در کوچه‌های مدینه حرکت می‌کرد که خود را بر در

منزل امام و مقتدای خود یافت؛ اذن خواست و به محضر امام وارد شد. امام، حال او را که دید، از احوالش پرسید و مفضل، دل شکسته شرح مواقع داد.

حضرت که چنین دید، برای دل جویی از شاگرد دانشمند خود، بهترین راه را در آموزش وی دید تا در برخورد با ملحدان و زندیقان، بتواند نه با فریاد، که با برهان و سخنان حکیمانه، ایشان را مجاب نماید؛ از این رو، از مفضل خواست تا فردا صبح، به همراه قلم و کاغذ، به نزد ایشان مشرف شود.

مفضل، جانی دوباره یافت و با شادی و شمع، از نزد حضرتش بیرون رفت. امام به او فرموده بود که با او، از حکمت خدای جل و علا در آفرینش جهان، درندگان، چهارپایان، پرندگان، حشرات و جانوران دیگر، سخن خواهد گفت تا شایستگی، از آن عبرت گیرند و مومنان با شناخت آن، آرام گردند و ملحدان و انکارکنندگان، در آن سرگشته شوند.

حال دیگر سر از پانمی شناخت و لحظه شماری می‌کرد تا صبح

موعود فرا رسید. سریع خود را به منزل امام رساند و با آن حضرت، وارد اتاقی شد که در آن، خلوت می‌کرد و مجالی برای اغیار نبود. آن گاه حضرت به مفضل فرمود: می‌دانم که به خاطر شدت انتظار برای آنچه که وعده‌ات داده‌ام، دیشب بر توبه درازا کشیدی و مفضل گفت: آری این گونه بود مولای من!

ای قاب قوس مرتبت، وان دولت بامکرمت کس نیست شاهامحرمت، در قرب او ادنی بیا ای خسروم و شویا ای خوش تراز صدخوش بیا! ای آب و ای آتش بیا! ای دُر و ای دریا بیا!

حضرت فرمود: ای مفضل! خداوند همیشه بوده است؛ بی آنکه پیش از او چیزی باشد و همیشه باقی خواهد بود؛ بی آنکه پایانی داشته باشد... و این، آغازی بود بر حدیث مفصلی که امروزه آن را با نام «توحید مفضل» می‌شناسیم؛ محتوایی بی نظیر که در آن، به حکمت آفرینش و تکامل و انطباق با محیط موجودات در طبیعت، پرداخته است.

مفضل، چهار روز عاشقانه از صبح در محضر صادق آل محمد (ع) حاضر شد و کلمه به کلمه، آنچه را که حضرت املا می‌فرمود، نگاه داشت که حاصلش را می‌توان در چهار فصل، دسته‌بندی نمود:

■ مجلس اول: درباره شگفتی‌های آفرینش جهان؛

■ مجلس دوم: درباره شگفتی‌های آفرینش حیوانات؛

■ مجلس سوم: درباره شگفتی‌های آفرینش طبیعت؛

■ مجلس چهارم: درباره حکمت نامالایمات و مصائب.

به عنوان مثال، امام درباره عجایب آفرینش ماهی فرمود: «ماهی، آب را از دهان می‌گیرد و از دو گوش، بیرون می‌کند تا چون دیگر حیوانات، از فواید هوا بهره‌بردار». آیا می‌توان برای صدور این کلمات در ۱۴۰۰ سال قبل، تعبیری غیر از اعجاز علمی به کار برد؟

حضرت در مورد کُرات، از دو حرکت سخن می‌گوید و به سنگ آسیابی مثال می‌زند که روی آن، مورچه‌ای قرار گرفته که به سمت چپ می‌رود و حال آنکه سنگ آسیاب، در حال چرخش به سمت راست است. این تشبیه زیبا، برای تفهیم حرکت وضعی و انتقالی کرات است. در جای دیگر، حضرت از «هوا» به عنوان عامل حرکت امواج صدا، یاد می‌کند و... صدها نکته و مبنای علمی را بیان می‌فرماید و ابوعبدالله مفضل بن عمر جعفی، به ثبت این کلمات نورانی، مفتخر می‌گردد.

■ روح الله رضوی

شبهات

ماهنامه پویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۱

www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com
wikipasokh.com
pasokh.tv | shobhepajouhi.ir



شبهات

ماهنامه پویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان شماره پستی/سوه (ردیخت) ۱۴۰۳

